

تجزیه و تحلیل سیاست اتحادیه اروپا در افغانستان

بر اساس نظریه صلح لیبرال

نودر شفیع^۱

سید محمد علی نوریان^۲

موفقیت‌های اتحادیه اروپا در حوزه صلح و همگرایی در چند دهه اخیر باعث شده تا برخی این نهاد را به عنوان یک الگوی مناسب برای دستیابی به صلح و امنیت در مناطق دچار منازعه در جهان معرفی کنند (بیندی و دیگران، ۱۳۹۳: ۳۹۷). اتحادیه اروپا این فرصت را پیدا کرد تا پس از جنگ سرد نقش بیشتری در موضوعات بین‌المللی ایفا نماید. این نهاد با تکیه بر تجارب تاریخی خود و بر اساس رویکردهای لیبرالی سعی نموده تا به شمار زیادی از جوامع دچار منازعه برای مبارزه با افراطی‌گری و در جهت دستیابی به صلح کمک نماید. افغانستان به عنوان یک نمونه کامل از جوامع دچار بحران، منازعه و برخوردار از دولت ورشکسته، یکی از مهم‌ترین موضوعات امنیتی را طی پانزده سال گذشته پیش روی جامعه جهانی قرار داده است. اتحادیه اروپا به همراه دیگر بازیگران بین‌المللی، پس از سقوط حکومت طالبان با حضور خود در افغانستان تلاش نمودند تا با بهره‌گیری از اصول و مفاهیم نظریه صلح لیبرال و ارائه کمک‌های مختلف مالی، نظامی، فنی و... این کشور را به سمت صلح هدایت کنند و ریشه‌های منازعه را در این کشور محو نمایند. این مقاله در جستجوی پاسخ این سوال است که «با توجه به حضور پانزده ساله اتحادیه اروپا در افغانستان که با هدف استقرار صلح در این کشور صورت پذیرفته است، این نهاد تا چه میزانی در رسیدن به اهداف خود موفق عمل کرده است؟» فرضیه مقاله حاضر این است که پس از بیش از یک دهه فعالیت اتحادیه اروپا در افغانستان، ارزیابی وضعیت موجود در این کشور و بررسی یافته‌ها و آمارهای نهادهای بین‌المللی نشان می‌دهد که هیچ پیشرفت واقعی در جهت استقرار صلح، امنیت و توسعه در افغانستان به دست نیامده است و ریشه منازعات در این کشور همچنان پابرجا است.

واژگان کلیدی: صلح لیبرال، صلح مدنی، صلح پایدار، اتحادیه اروپا و افغانستان.

Email: shafiee2@ hotmail.com

^۱ استادیار دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

^۲ دانشجوی دکتری رشته روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.

Email: nourian.mfa@ gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۲۶ ، تاریخ پذیرش: ۹۳/۹/۲۱

مقدمه

بدون شک افغانستان یکی از پیچیده‌ترین موضوعات امنیتی در سطح بین‌المللی بوده است که اعضای جامعه جهانی برای دهه‌های متوالی به خود مشغول ساخته است. موضوعات و مشکلات این کشور همواره معضل و معمای پیچیده برای بسیاری از کشورها و نهادهای درگیر در مسائل مرتبط با افغانستان بوده است. اوج فعالیت گروه‌های تروریستی مقیم افغانستان حمله به برج‌های دوقلو در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود. این حادثه، سرآغاز تحولات گسترده‌ای بود که با هدف مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی از جانب آمریکا و متحدان آن صورت گرفت (سجادپور و جهانبخش، ۱۳۹۲: ۳۲). برگزاری نشست‌های متعدد بین‌المللی در مورد افغانستان و هزینه میلیاردها دلار از سوی نهادها و دولت‌های جهان همه به این امید صورت گرفت تا این کشور را از فرو رفتن هرچه بیشتر در باتلاق افراط‌گرایی و منازعات خشونت بار نجات بخشد. اتحادیه اروپا نیز به عنوان یک بازیگر مهم بین‌المللی و در راستای سیاست‌ها و رویه‌های هنجاری خود به نقش‌آفرینی در این کشور پرداخت. تعامل و همکاری برای ایجاد پیشرفت و توسعه، و برقراری صلح و امنیت در مناطق آشوب‌زده و بحران خیز جهان از اصول اساسی اتحادیه اروپا از بدو تاسیس تا امروز بوده است. معاهده اتحادیه اروپا بر این امر تاکید دارد که یکی از اهداف اصلی سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه، ایجاد صلح و امنیت بین‌المللی است. این معاهده، جامعه اروپایی را بر اساس اهدافی مانند تعمیق دموکراسی، حاکمیت قانون، احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، اقتصاد پایدار و توسعه اجتماعی کشورهای در حال توسعه و جذب آنها در اقتصاد جهانی و مقابله با فقر، تصویر نموده است (Treaty on European Union). بر اساس این اهداف تعریف شده، طی دهه‌های گذشته اتحادیه اروپا در بحران‌ها و منازعات متعددی در گوشه کنار جهان و با هدف پیشگیری از منازعات خشونت بار و صلح‌سازی فعال بوده است که یکی از این مناطق مهم افغانستان بوده است. اتحادیه اروپا با تکیه بر تجاری که توانست مصالحه پایدار و توسعه صلح‌آمیز کشورهای اروپای غربی را طی سال‌های جنگ سرد تضمین نماید و به دنبال آن توانست اروپای چندپاره پس از جنگ سرد را به سوی همگرایی سوق داده و ثبات و رونق را بدان باز گرداند به تلاش برای بهبود اوضاع افغانستان و تبدیل آن به یک کشور دارای امنیت و ثبات پایدار پرداخت، اما مشکلات متعددی بر سر راه اتحادیه اروپا قرار داشته است. شکاف‌های متعدد قومی، مذهبی، فرهنگی و زبانی در

افغانستان از جمله موانع داخلی در اثربخشی فرآیندهای صلح در این کشور محسوب می‌شود. از جمله موانع خارجی نیز، عدم هماهنگی در تدوین و اجرای سیاست‌ها میان اعضای اتحادیه اروپا از یک سو و دیگر بازیگران بین‌المللی با اتحادیه اروپا از سوی دیگر بسیار تاثیرگذار بوده است.

در این مقاله قصد داریم با استفاده از روش توصیفی _ تحلیلی و با بهره‌گیری از پژوهش‌های محققان این حوزه و اطلاعات و داده‌های نهادهای معتبر بین‌المللی، فعالیت‌های اتحادیه اروپا را در کشور افغانستان به شکل دقیق‌تری مورد بررسی و نقد قرار دهیم.

چارچوب نظری : صلح لیبرال^۱

صلح یکی از مسائل بسیار مهمی است که همواره ذهن پژوهشگران گوناگون در عرصه‌های مختلف را به خود مشغول ساخته است و در این میان عقاید اندیشمندان و متفکران روابط بین‌الملل در این باره از برجستگی خاصی برخوردار بوده است. برای نمونه واقع‌گرایان افزایش قدرت دولت‌های ملی را عامل ایجاد صلح می‌دانند و در سوی دیگر لیبرال‌ها همکاری میان دولت‌ها را عامل اصلی صلح می‌انگارند؛ اما یکی از ملزومات بنیادین بسط و تسری فرهنگ صلح در نظام بین‌الملل به وجود آوردن زمینه‌های مناسب در جهت انجام این مهم می‌باشد و شکل‌گیری این زمینه‌ها ناشی از نوع تفکر اندیشمندان پارادایم غالب در هر دوره تاریخی است. این که آیا ارزش‌ها و محورهای اصلی این پارادایم‌ها در جهت و هم‌سویی با مولفه مهم صلح است یا خیر، شکل‌گیری و به وجود آمدن این زمینه‌ها را پررنگ‌تر یا کم‌رنگ‌تر می‌کند (عمویی و حسین‌خانی، ۱۳۸۹).

صلح لیبرال یکی از تاثیرگذارترین نظریات در حوزه مباحث مربوط به صلح محسوب می‌شود و برای اولین بار توسط کانت^۲ در اواخر قرن هجدهم میلادی مطرح گردید که تا به امروز شاخه‌ها و نحله‌های مختلفی از آن به وجود آمده است. نظریه صلح لیبرال آن گونه که مشخص است از دل نظریه لیبرالیسم بیرون آمده و حول مفاهیم اصلی این نظریه مانند

^۱. Liberal Peace

^۲. Kant

وابستگی متقابل، دموکراسی، حقوق بشر و جامعه مدنی شکل گرفته و بسط یافته است (Tziarras, 2012).

لیبرالیسم کلاسیک، ضمن قبول وجود آنارشی در عرصه بین‌الملل با انتقاد از سیاست قدرتمندان واقع‌گرایی معتقد است که صلح نه با موازنه قدرت و تسلیح هرچه بیشتر کشورها، بلکه از طریق گسترش حکومت‌های دموکراتیک در جهان میسر خواهد بود. این دیدگاه که نظریه صلح لیبرالی خوانده می‌شود با این گزاره بیان می‌شود که حکومت‌های مردم‌سالار هیچگاه به جنگ علیه یکدیگر اقدام نمی‌کنند زیرا که اندیشه‌های لیبرالی بر این دولت‌ها حاکم است و شهروندان قدرت اعمال نفوذ بر تصمیمات حکومت را دارند. آزادی بیان و انتخابات رقابتی منظم برای تعیین مقام‌ها از ویژگی‌های اساسی این نوع نظام‌ها محسوب می‌شود. اختیار اعلان جنگ در دست مقام‌هایی است که مردم انتخاب می‌کنند و ایدئولوژی و نهادهای لیبرال به همراه یکدیگر سبب برقراری صلح می‌شوند. مردم به دنبال صیانت نفس و رفاه هستند و برای پیگیری این دو نیاز به آزادی دارند. آزادی نیز در گرو وجود صلح و آرامش است. بنابراین افراد نفع مشترک در برقراری صلح دارند و منافع ملی ایجاب می‌کند که مردم سالاری‌ها با یکدیگر در صلح و سازش باشند، اما بر اساس این نظریه این صلح لزوماً شامل روابط دموکراسی‌های لیبرال و کشورهای غیردموکراتیک نمی‌شود و دولت‌های دموکراتیک در شرایط خاص، خود را مجاز به اقدام نظامی علیه کشورهای غیر دموکراتیک می‌دانند (یزدان‌فام، ۱۳۸۶). بر همین اساس پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد نهادها و سازمان‌هایی مانند ناتو و اتحادیه اروپا از مفهوم صلح لیبرال در توجیه تلاش خود برای گسترش و بسط حضور و نفوذ به سوی شرق بهره برده‌اند (Tziarras, 2012).

پایان جنگ سرد این ایده را در میان بسیاری از نظریه‌پردازان به ویژه هواداران نظریات لیبرالیستی تقویت نمود که فرصت جدیدی برای ارائه و کاربست طرح‌های لیبرالی در سطح بین‌الملل به وجود آمده است. اولین پیامد چنین تفکری، ظهور رویه‌ای تحت عنوان مداخله بشردوستانه بود. بر اساس این رویه جدید یک دولت و یا ائتلافی از آنها با استناد و بهره‌گیری از نظریات لیبرالیستی، استفاده از نیروی نظامی بر علیه برخی کشورهای دیگر را به بهانه دفاع از شهروندان آن کشور در برابر حکومت خود و یا گروه‌های افراطی - که دولت ملی قادر و یا مایل به مبارزه با آنان نیست - توجیه نموده و مشروع فرض می‌کنند. این ایده‌های مداخله‌جویانه لیبرالیستی، استقرار صلح را به عنوان

دستاویزی در توجیه اقدامات خود به کار می‌برند که در اشکال و قالب‌های مختلفی طی سال‌های پس از جنگ سرد ظهور و بروز یافته‌اند. یکی از جدیدترین موارد چنین رویه‌هایی تحت عنوان "مسئولیت حمایت"^۱ در سال‌های اخیر مورد توجه اندیشمندان این حوزه قرار گرفته و با جدیت به دنبال تقویت بنیان‌های نظری این ایده مداخله‌جویانه نسبتاً جدید هستند (The Responsibility to Protect, 2001)، اما در دو دهه گذشته به مرور این دست ایده‌های لیبرالی با الزامات جدیدی همراه گردید که ناشی از تحولات نظری، واقعیات میدانی و همچنین تحت تاثیر افکار عمومی بوده است. به طور دقیق‌تر باید گفت این گروه از قدرت‌های مداخله‌گر، ناچار به پذیرش الزامات و مسئولیت‌های بیشتری در برابر کشورهای دچار بحران و منازعات داخلی گردیدند. این قدرت‌ها هم به لحاظ اخلاقی و هم برای در امان ماندن از پیامدهای ناگوار و ناخواسته‌ای که ممکن است با قدرت گرفتن مجدد افراط‌گرایی به آنان تحمیل شود، خود را ناچار می‌بینند تا وظایفی مانند تثبیت پس از منازعه، بازسازی و استقرار صلح و امنیت در مناطق بی‌ثبات را نیز- هرچند با اکراه - بر عهده گیرند. این اقدام از آن جهت ضروری است که از بازگشت مجدد بحران، منازعه و جنگ به آن منطقه و یا کشور خاص جلوگیری گردد. البته این وظیفه دشوار و بسیار پرهزینه با استدلال ایجاد و تقویت عدالت فراگیر و در جهت تثبیت نهادهای سیاسی جهت حمایت از شهروندان در برابر بی‌عدالتی و خشونت صورت می‌گیرد (Begby & Burgess, 2009).

اما رویه‌های اتحادیه اروپا در کشورها و مناطق دچار بحران جهان را چگونه می‌توان در چارچوب نظریه صلح لیبرال شناسایی و تبیین نمود. روشن است که صلح لیبرال یک چارچوب مشخص و یکسان برای فعالیت همه قدرت‌ها و نهادهای بین‌المللی ارائه نمی‌دهد و در حقیقت فعالیت‌ها و اقدامات هر بازیگری بر اساس برداشت‌ها، منافع و تجارب آن بازیگر معنا و مفهوم می‌یابد. پس به همین دلیل بازیگران مختلف در این عرصه به شکل‌های متفاوتی صلح لیبرال و مفاهیم آن را تعریف و به کار گرفته‌اند. مایکل ناتورسکی^۲ (Natorski, 2011) در مقاله خود با عنوان "رویکرد صلح سازی اتحادیه اروپا"^۳ با بهره‌گیری از نظریات اندیشمندان و محققان برجسته حوزه صلح لیبرال مانند اولیور

¹. Responsibility to Protect

². Michal Natorski

³. The European Union Peacebuilding Approach

ریچموند^۱ (Richmond, 2005, 2006, 2008, 2009, 2010) و رونالد پاریس^۲ (Paris, 2010) سعی نموده است تا چارچوب روشن تری از رویه‌های مختلف صلح لیبرال و بازیگرانی که از آن بهره می‌برند به پژوهشگران ارائه دهد. وی معتقد است چهار شیوه اصلی تفکر یا به عبارتی رویه در چارچوب صلح لیبرال قابل شناسایی است که به ترتیب ظهور در عرصه نظر و عمل عبارت هستند از: ۱. صلح پیروز^۳، ۲. صلح نهادی^۴، ۳. صلح قانونی^۵ و ۴. صلح مدنی^۶.

سه رویه نخست بیش از همه از سوی ایالات متحده، بریتانیا، سازمان ملل و آژانس‌های بین‌المللی عمده و برخی سازمان‌های غیر دولتی مورد حمایت قرار گرفته و به کار گرفته شده‌اند. در واقع، تاکنون تمرکز رویه‌های صلح لیبرال بر امنیت، مداخلات نهادی و اصلاحات قانونی قرار داشته است که عموماً نیز در تحقق بهینه و مطلوب موضوعاتی مانند عدالت اجتماعی، رفاه، توسعه و یا ثبات سیاسی در بسیاری از مناطق بحران‌زده جهان - حتی در کوتاه و یا میان مدت - ناکام بوده‌اند. این ناکامی را می‌توان از موزامبیک گرفته تا کلمبیا و از تیمور شرقی تا افغانستان که این نهادها و کشورها در دهه‌های اخیر در آنها مشغول فعالیت‌های صلح‌سازی بوده‌اند، به وضوح مشاهده نمود.

ناتورسکی همچنین طرح‌های صلح را به درجات و الگوهای مختلفی تقسیم‌بندی می‌نماید که عبارت هستند از:

۱. محافظه‌کارانه^۷ (مداخله مستقیم نظامی)^۲، ارتدکس^۸ (صلح از طریق سازمان ملل به ویژه استقرار نهادهای حکمرانی)^۳، رهایی‌بخش^۹ (Natorski, 2011).
- الگوی محافظه‌کارانه عمدتاً رویکردهای بالا به پایین را در حوزه صلح‌سازی و توسعه دنبال و اجرا نموده است. نظامی کردن صلح یا به عبارتی پیوند زدن صلح با نظامی‌گری به ویژه در کشورهایی مثل سومالی، کشورهای حوزه بالکان، افغانستان و عراق به دفعات تجربه

¹. Oliver Richmond

². Ronald Paris

³. Victor's Peace

⁴. Institutional Peace

⁵. Constitutional Peace

⁶. Civil Peace

⁷. Conservative

⁸. Orthodox

⁹. Emancipator

و آزمایش شده است. در حقیقت در این دست کشورها یک الگوی فوق العاده محافظه کارانه از صلح ارائه و اجرا شده است که به طور چشمگیری نمایانگر دنباله روی از شیوه صلح پیروز و به شکل مداخله نظامی مستقیم در این کشورهاست. تمرکز اصلی در این الگو بر مقوله امنیت به عنوان پایه و اساس ایجاد یک دولت لیبرال بوده است. این شیوه بیش از همه توسط ایالات متحده و بریتانیا و خارج از سیستم سازمان ملل و مجاری آن دنبال شده است. در الگوی ارتدکس صلح لیبرال، بازیگران حساسیت بیشتری نسبت به تصدی‌گری، مشارکت و فرهنگ محلی نشان می‌دهند اما عمدتاً بر نهادها و اصلاح چارچوب‌ها و ساختارهای حکمرانی تاکید و تمرکز دارند. این چارچوب مبتنی بر رضایت طرفین مذاکره، اما اغلب در سطح نخبگان جامعه صورت می‌پذیرد. با وجود این که این رویه ارائه کننده رویکرد تا اندازه‌ای پایین به بالا^۱ از طریق فعالیت‌های ریشه‌ای و جامعه مدنی محور در حوزه صلح سازی است، اما همچنان غلبه رویکرد بالا به پایین که در آن فرآیند صلح سازی از سوی سازمان ملل، برخی دولت‌ها، اعطاء کنندگان کمک و مقامات و نخبگان محلی هدایت می‌گردد، مشهود است.

الگوی رهایی‌بخش با شکل و شیوه‌ای انتقادی‌تر نسبت به صلح لیبرال، رابطه‌ای نزدیک‌تر میان مفاهیم رضایت و سرپرستی با تصدی‌گری محلی برقرار می‌کند و معمولاً نسبت به شرایط اجبار، مشروط سازی و وابستگی که در الگوهای محافظه کارانه و ارتدوکس وجود دارد، موضع انتقادی داشته است. این الگو معتقد به رویکردهای پایین به بالا بوده و تمایل به فعالیت‌های نیاز محور و حوزه‌هایی مانند رفاه و عدالت اجتماعی دارد. این الگو مترادف با صلح مدنی در نظر گرفته می‌شود و عموماً تحت اداره و هدایت دولت‌ها نیست، بلکه به وسیله بخش‌های خصوصی و جنبش‌های اجتماعی شکل می‌یابند. سیر تحول چارچوب صلح سازی اتحادیه اروپا در نمایی کلی نمایانگر این نوع از صلح لیبرال در بعد ادعاهای هنجاری و تمایلات عدالت اجتماعی طلبانه اتحادیه است. به طور کلی اتحادیه اروپا سعی کرده تا تاکید و تمرکز بیشتری بر الگوهای ارتدوکس و رهایی بخش - از طریق مشارکت و عضویت و نیز با تکیه بر تمایلات هنجاری و عدالت اجتماعی محور خود - داشته باشد (Natorski, 2011). شاید این اتحادیه بر اساس این رویه‌ها و در گستره قاره اروپا موفقیت‌های چشمگیری به دست آورده باشد، اما این امر لزوماً به معنای موفقیت این الگوها

^۱. Bottom-Up Approach

در دیگر نقاط جهان نیست. صرف تمایلات و ادعاهای نظری نمی‌توان در مورد میزان کارایی چنین نظریاتی قضاوت نمود و به همین دلیل بررسی دقیق فعالیت‌های این نهاد در مناطق و کشورهای جهان می‌تواند قضاوت درست‌تری به همراه داشته باشد.

صلح سازی به مثابه جدیدترین نسخه صلح لیبرال

طی دهه‌های اخیر سازمان ملل و اتحادیه اروپا به عنوان پیشگامان ترویج و استفاده از صلح لیبرال، دنبال کننده نوعی از طرح صلح بوده‌اند که ترکیبی از الگوی ارتدوکس و رهایی‌بخش بوده است و به مرور در ادبیات این حوزه جای خود را باز کرده است. البته این دو نهاد به نسبت‌های متفاوتی از ترکیب این دو الگو استفاده نموده‌اند و اتحادیه اروپا تلاش نموده تا جنبه‌های مدنی و رهایی‌بخش صلح لیبرال را بیشتر در فعالیت‌های صلح خود دخیل نماید، اما ابتدا باید بدانیم تعریف صلح سازی و اهداف تعریف شده برای آن چیست؟ البته تعریف صلح سازی ساده نیست و ایجاد تمایز دقیق میان این مفهوم و سایر مفاهیم مشابه و مرتبط با آن مانند پیشگیری از منازعه^۱ و تثبیت پس از منازعه^۲ پیچیده خواهد بود. به نظر برخی پژوهشگران در فقدان یک استراتژی و تعریف مدون از صلح سازی بهتر خواهد بود صلح‌سازی را به عنوان یک مساعی مشترک به جای استراتژی تعریف کنیم که این مساعی و همکاری مشترک مانند ریسمانی، مفاهیم متفاوتی مثل پیشگیری از منازعه، مدیریت بحران، ایجاد صلح و تثبیت پس از منازعات را به یکدیگر ارتباط می‌دهد. فقدان تعریف روشن یا استراتژی مشخص در صلح سازی به این معنا است که اهداف و نتایج نهایی هر طرح صلحی با چالش‌های متعددی مانند کارآمدی، هماهنگی و ثبات و دوام سیاست‌ها روبرو خواهد بود و برای رسیدن به نتایج دقیق‌تر ناگزیر از ارائه تعریف هستیم. همان‌طور که پیشتر گفته شد هیچ تعریف مورد توافق و عامی برای مفهوم صلح سازی وجود ندارد. در یک چشم انداز کلی صلح‌سازی گستره متنوعی از پیشگیری از منازعه به وسیله مدیریت بحران تا فعالیت‌های پس از منازعه را شامل می‌شود. مدیریت پس از منازعه^۳ خود می‌تواند بخشی از برنامه پیشگیری از منازعات بعدی باشد. در این طیف مفاهیم متعددی مورد بحث قرار دارند و ابزارهای مختلفی به کار گرفته می‌شوند. بر اساس یک تعریف کلی، صلح سازی - یا آنچه

1. Conflict Prevention

2. Post-Conflict Stabilization

3. Post Conflict Management

در برخی منابع از آن تحت عنوان صلح پروری یاد شده است - یعنی تلاش برای ایجاد نوعی فرهنگ صلح که در چارچوب آن ایستارها و رویه‌ها بر عدم خشونت، احترام به حقوق بشر و ترویج تساهل میان فرهنگ‌ها پایه می‌گیرد (گریفیتس، ۱۳۹۰: ۶۷۲).

به لحاظ تاریخی واژه صلح‌سازی^۱ در دهه ۷۰ میلادی توسط جان گالتونگ^۲ (Galtung, 1976:297-298) مورد استفاده قرار گرفت. منظور او در استفاده از این مفهوم ایجاد ساختارهایی بود که بتوان به وسیله آن و با توجه به ظرفیت‌های بومی هر منطقه از میزان منازعات و خشونت کاست و با حل ریشه‌ای موضوعات مناقشه برانگیز به صلح پایدار دست یافت. به بیان دیگر صلح‌سازی در ذات خود مدیریت و مهار منازعات خشونت‌آمیز با استفاده از شیوه‌های مسالمت‌آمیز است (Leest et al., 2010). نظریه صلح‌سازی رویکرد ویژه‌ای به منازعه^۳ دارد و بر چگونگی مدیریت و حل آن تکیه می‌کند؛ اما بر اساس تعریف رولاند پاریس^۴ (Paris, 1997:55) "صلح‌سازی حمایت از ساختارهایی است که باعث تقویت صلح و تبدیل آن به صلحی پایدار می‌گردد." با توجه به تعاریف و بررسی کارکردها و ابزارهای مورد استفاده در صلح‌سازی، روشن است که این چارچوب نظری مبتنی بر ارزش‌های لیبرالی است. بنا بر نظر سنس^۵ (Sens, 2004) "صلح‌سازی چیزی جز بسط صلح لیبرالی در جوامع جنگ زده یا دچار منازعات عمیق نیست و بیانگر تجلی و رواج بیش از پیش ارزش‌های لیبرالی در مدیریت منازعات در جهان است." عنصر مهم در چارچوب نظری صلح‌سازی، تمرکز بر مقوله صلح در کشورهای در حال توسعه است. در حقیقت سیاست‌های توسعه‌ای به طور قابل توجهی سمت و سوی با موضوع و هدف مدیریت منازعات و پیشگیری از آن یافته‌اند. بنابراین به طور خلاصه صلح‌سازی فرآیندی است که استقرار صلح پایدار را تسهیل کرده و تلاش می‌کند با پرداختن به علل ریشه‌ای منازعات، ایجاد آشتی و مصالحه میان طرف‌های درگیر، نهادسازی و دگردیسی سیاسی و اقتصادی از بازگشت مجدد خشونت جلوگیری کند.

¹.Peace Building

².John Galtung

³.Conflict

⁴.Ronald Paris

⁵.Sens

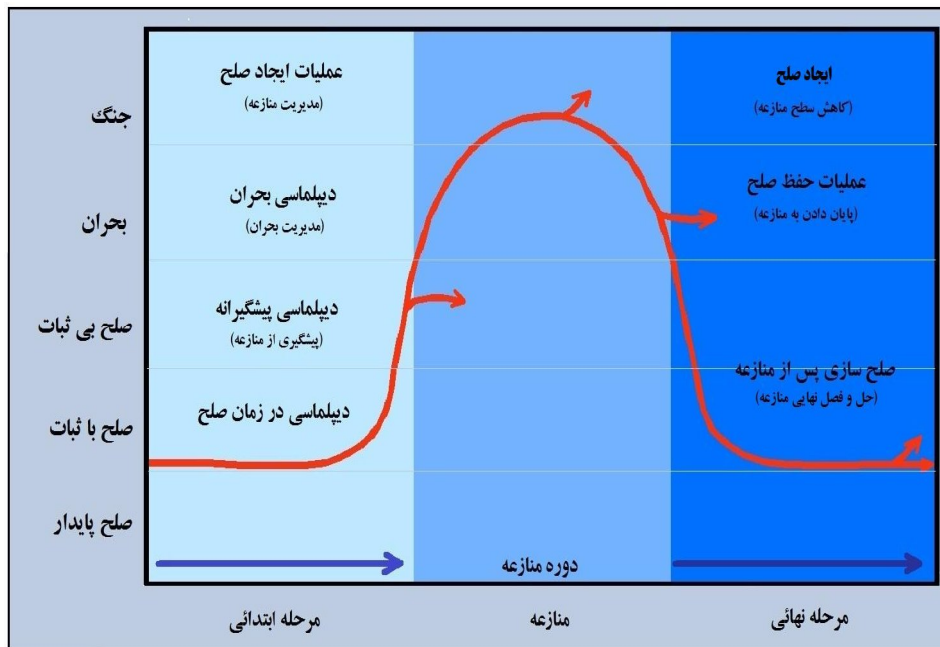
اما رابطه اصلی در صلح سازی، میان دو مفهوم امنیت و توسعه برقرار است به لحاظ تاریخی همواره کشورهای قدرتمند از سیاست کمک‌های مالی توسعه محور برای ایجاد امنیت و ثبات در مناطق و کشورهای مورد نظر خود استفاده نموده‌اند. در واقع، اغلب میان سیاست‌های امنیتی و سیاست‌های توسعه‌ای آنها در خارج از مرزها، ارتباط قابل درکی وجود داشته است. حتی طی جنگ سرد نیز دو ابر قدرت از کمک‌های توسعه‌ای^۱ برای جلوگیری از نفوذ رقیب به صف هم پیمانانشان و حفظ امنیت و ثبات در اردوگاه خود بهره می‌بردند (Boyce, 2002). به دلیل همین ارتباط میان سیاست‌های امنیتی و توسعه‌ای است که پس از پایان جنگ سرد و تغییر مفاهیم و اولویت‌های امنیتی در جهان به طور چشمگیری از میزان کمک‌های توسعه‌ای نیز از سوی دو طرف کاسته شد (German & Randel, 2002). در حقیقت با پایان جنگ سرد، مفهوم و رابطه میان سیاست‌های امنیتی و توسعه‌ای برای کشورهای اعطاء کننده کمک^۲ تغییر یافت و آنها اهداف متفاوتی را نسبت به دوران جنگ سرد دنبال نمودند (Uvin, 2002).

در رویکرد جدید با ارائه نظریه صلح سازی و تبدیل آن به یک چارچوب نظری قابل اتکاء، تمرکز بر روی کاربرد این نظریه در کشورهای در حال توسعه به ویژه کشورهای دچار بحران و منازعه قرار گرفت و بدین شکل، کمک‌های توسعه‌ای در نقش سیاستی برای پیشگیری از وقوع مجدد و نیز از بین بردن زمینه‌های منازعه مورد استفاده قرار گرفت. در چارچوب نظری صلح سازی، بازسازی ساختارها پس از منازعات باید به شکلی باشد که از منازعه‌ای دیگر در آن منطقه پیشگیری کند یا آن گونه که اسناد سازمان ملل می‌گویند، "برنامه صلح سازی پس از منازعات باید از بازگشت (خسونت) جلوگیری کند" (UN, 1992).

^۱. Development Assistance

^۲. Donor Countries

منحنی منازعه



Source:(Conflict Curve)

به همین دلیل بود که پس از پایان جنگ سرد تغییرات عمده‌ای در سیاست کمک‌های توسعه‌ای به وجود آمد. اکنون این کمک‌ها با سیاست‌های امنیتی در کشورهای توسعه یافته ارائه کننده کمک، پیوند خورده است. در حقیقت کمک‌های توسعه‌ای از سوی کشورهای توسعه یافته به کشورهای در حال توسعه از وضعیت پیشین خارج و نقش و اهداف جدیدی برای آن تعریف گردیده است (Uvin, 2002).

انتقادات مطرح نسبت به صلح لیبرال

به‌رغم برخی موفقیت‌ها در سال‌های اخیر طرح‌ها و برنامه‌های صلح‌سازی بین‌المللی مورد انتقادات جدی واقع شده است. اغلب این نقدها از سوی گروه‌های مختلف از جمله گروه‌های محلی و بومی و جامعه مدنی در مناطق و کشورهای درگیر منازعات مطرح شده است. آنها صلح لیبرال را به لحاظ اخلاقی طرحی شکست خورده با استانداردهایی دوگانه و بی‌توجه به رفاه اجتماعی اکثریت جامعه می‌دانند. از دیدگاه این گروه‌ها، مسئولیت این

مشکلات به‌طور مستقیم متوجه دولت‌ها، سازمان‌ها و نخبگانی است که سیاست‌های صلح‌سازی را تدوین و کنترل می‌کنند. همچنین آنان بر این باور هستند که بافت محلی، جامعه مدنی و قاطبه مردم از این دست سیاست‌ها کاملاً جدا و حتی از آنها بی‌اطلاع هستند که این بزرگترین اشکال و علت اصلی شکست این سیاست‌ها محسوب می‌شود. البته بیشترین انتقادات در خصوص الگوی محافظه کارانه صلح لیبرال مطرح شده است، مانند آنچه که در افغانستان و عراق در حال اجرا بوده و هست. البته حتی میزانی از این انتقادات در الگوی اردوکس و نمونه‌های نهادی طرح‌های صلح‌سازی - مانند کوزوو، تیمور شرقی و بوسنی - نیز قابل ملاحظه است (Williams, 2006).

به اعتقاد برخی پژوهشگران در موارد بسیار پیچیده، نوعی جنگ لیبرالی^۱ برای پیشبرد طرح‌ها و برنامه‌های صلح در سطح جهان در جریان است. از دید آنان سرمایه اخلاقی پس از جنگ سرد که بر مبنای ادعاهای رهایی بخش شکل گرفته بود نیز تضعیف شده و در نتیجه هدف اصلی آن نیز که دستیابی به یک قرارداد اجتماعی لیبرال^۲ بود هم به سرنوشتی مشابه گرفتار آمده است. از زمان حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ توجه اصلی به حوزه‌های جدید معطوف گردید و بسیاری از فرآیندهای صلح سیر معکوس و قهقراپی یافته‌اند. از همین رو برخی معتقد هستند که صلح‌سازی لیبرال در محیط‌های پس از منازعه به طور روزافزونی در جهت احیاء و برقراری مجدد نظام اجتماعی و اقتصادی طبقاتی، تضعیف دموکراسی و کاهش تحرک اجتماعی عمل کرده است. در حقیقت روندهای جاری نه بر اساس رضایت اجتماعی، بلکه بر اساس اجبار شکل یافته که در شناسایی درست و توجه به هنجارها و سنت‌های محلی ناکام بوده است. در واقع، جامعه بین‌الملل شاهد شبخ و سایه‌ای از صلح به جای صلح واقعی در بسیاری از نقاط بحران زده جهان بوده است. شکل عمیق‌تری از این موارد در ادبیات انتقادی‌تر دیده می‌شود که مسائل هماهنگی و بهره‌وری و به ویژه رویکردهای حل مساله را مورد بحث قرار می‌دهند. بر این اساس استدلال می‌شود که چارچوب صلح لیبرال و انواع مختلف آن همگی در نهایت به مفهوم سیاسی "صلح به مثابه حکمرانی"^۳ گرایش دارند (Richmond, 2005). این رایج‌ترین شکل از طرح صلح به کارگرفته شده در مناطق درگیر منازعه است که در آن نظم

¹. Liberal War

². Liberal Social Contract

³. Peace-as-Governance

بخشی مجدد از طریق توزیع دوباره قدرت، نفوذ، قوانین و حقوق صورت می پذیرد. صلح به مثابه حکمرانی در چارچوب مفهوم دولت‌سازی قابل معنا بوده و بر نهاد دولت به عنوان بنیان ساخت صلح لیبرال تمرکز دارد. برای بخش‌های سیاسی و امنیتی این امر به معنای ضرورت تفکیک قوا و ایجاد تعادل در چارچوب قانون اساسی است؛ اما این فرآیند ارائه دهنده نوعی از نظرات لیبرالیسم سیاسی است که دستاوردهای هژمونیک را بر رضایت و اجماع محلی و الگوهای سیاسی متنوع دیگر ارجح می داند و نقش بسیاری از بازیگران را که قرار بود از طریق فرآیند صلح‌سازی دارای قدرت و اختیار شوند را کم‌رنگ می کند (Foucault, 1997:87).

اتحادیه اروپا در افغانستان: تلاش برای صلح و توسعه

دولت‌های ورشکسته^۱ جزء چالش برانگیزترین تهدیدها در دهه‌های اخیر محسوب شده‌اند (Gates, 2010). هرج و مرج و عدم وجود امنیت و ثبات سیاسی و اقتصادی در قلمرو چنین دولت‌هایی، فضای ایده‌آلی برای افراطی‌گری، انواع قاچاق و جرایم سازمان یافته به وجود می‌آورد که این امر روند دسترسی به منابع طبیعی را مختل، کشور را از توسعه باز داشته و میلیون‌ها انسان را دچار فقر می‌کند. این‌گونه تهدیدها منشاء اصلی بسیاری از خشونت‌ها و بحران‌های انسانی در سراسر جهان محسوب می‌شوند (Kaplan, 2008:2). به همین دلایل است که اتحادیه اروپا نیز دولت‌های درمانده یا ورشکسته را به عنوان تهدیدی در برابر امنیت و توسعه اعضای خود تصور می‌کند. در استراتژی امنیتی اتحادیه اروپا از دولت‌های ورشکسته و منازعات جاری در این کشورها به عنوان تهدیدی کلیدی و تاثیرگذار بر امنیت کشورهای عضو اتحادیه اروپا یاد می‌شود؛ "منازعات می‌توانند منجر به افراطی‌گری، تروریسم و ورشکستگی دولت‌ها شوند که این امر باعث ایجاد فرصت برای گسترش جنایات سازمان یافته می‌گردد. همچنین ناامنی و عدم ثبات منطقه‌ای می‌تواند درخواست برای سلاح‌های کشتار جمعی را افزایش دهد" (EU, 2003:4).

افغانستان در سال ۲۰۰۱ بدترین نمونه از یک دولت ورشکسته را نمایندگی می‌کرد که تهدیدهای ناشی از آن بسیار فراتر از آن چیزی بود که دول غربی بتوانند به راحتی از کنار آن عبور کنند. افغانستان تحت کنترل طالبان به عنوان بهشتی برای تروریست‌ها و

1. Failed States

تولیدکننده بالاترین میزان مواد مخدر در جهان، جدی‌ترین تهدید برای صلح و امنیت جهانی محسوب می‌شد که میزان قدرت و گستره این تهدیدها با انجام حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، کشورهای جهان را به نوعی غافلگیر نمود. با وجود تضعیف القاعده پس از اشغال افغانستان گروه‌های تروریستی مرتبط با آن همچنان فعال بودند و با تهدیدهای مختلفی چون تولید و قاچاق مواد مخدر و ایجاد بحران‌های انسانی در افغانستان و دیگر مناطق جهان، همچنان خطری جدی و مهم محسوب می‌شدند. قطعاً اعضای اتحادیه اروپا و دیگر کشورهای جهان که تمایلی به قدرت گرفتن مجدد این گروه‌های تضعیف شده را نداشتند، خود را ناچار دیدند تا برای حفاظت از امنیت کشور و شهروندان خود، نقشی جدی‌تر و عملی در فرآیند دولت سازی و صلح سازی در کشور افغانستان به عهده گیرند.

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و با حمله نیروهای ائتلاف به افغانستان و سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱ جامعه جهانی و به ویژه کشورهای غربی ناچار به پذیرش تعهداتی برای بازسازی و ایجاد امنیت و ثبات در افغانستان گردیدند. کمیسیون اروپایی به نمایندگی از اتحادیه اروپا، نقش پررنگ‌تری در مسائل افغانستان به عهده گرفت به نحوی که از آن زمان تا امروز این اتحادیه یکی از بزرگترین اعطاء کنندگان کمک به این کشور لقب گرفته است. طی سال‌های حضور اتحادیه اروپا در افغانستان، ۲۵ عضو آن به استثنای قبرس و مالت در طرح صلح سازی در افغانستان و در بخش‌های مختلف مشارکت داشته‌اند. کمیسیون اروپایی با انتشار دو سند برای سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۶ و ۲۰۰۷-۲۰۱۳، استراتژی خود را برای توسعه افغانستان و استقرار صلح و ثبات در این کشور اعلام نمود (Country Strategy Paper). اتحادیه اروپا همچنین دفتر نمایندگی خود را نیز در سال ۲۰۰۲ در کابل و به منظور انجام هرچه بهتر، هماهنگ‌تر و سریع‌تر برنامه‌ها تاسیس کرد. طی سال‌های ۲۰۰۲-۲۰۱۲ نزدیک به ۲٫۷ میلیارد یورو مبلغ تعهدات اتحادیه اروپا برای کمک به کشور افغانستان در حوزه‌های مختلف بوده است که از این میزان حدود ۵۰۰ میلیون یورو به کمک‌های بشردوستانه اختصاص یافته است (European Commission, 2012:1).

اتحادیه اروپا در حدود ۸۵ درصد از مجموع تعهدات خود را طی این سال‌ها عملی نموده است. اما این مبالغ تنها تعهدات کمیسیون اروپایی است که از بودجه اتحادیه اروپا تامین شده است. کشورهای عضو اتحادیه نیز به طور جداگانه به امر توسعه در افغانستان کمک نموده‌اند. طی سال‌های ۲۰۰۲-۲۰۱۰ تعهدات اتحادیه اروپا به همراه

کمک‌های مجزای هر یک از کشورهای عضو، مجموعاً بیش از ۸ میلیارد یورو بوده است (Council of the European Union, 2010). کمیون اروپایی به همراه آلمان و انگلیس سالانه ۵۷ درصد از مجموع کمک‌های اتحادیه را به افغانستان ارائه نموده‌اند. هفت کشور دیگر عضو اتحادیه، یعنی هلند، فرانسه، اسپانیا، ایتالیا، دانمارک، سوئد و فنلاند ۳۶ درصد دیگر از کمک‌های به افغانستان را متقبل گردیده‌اند (European Commission, 2012).

کمیسیون و اعضای اتحادیه اروپا در اغلب بخش‌ها و حوزه‌های مرتبط با بازسازی، توسعه، امنیت، امور بشر دوستانه، آموزش‌های نظامی و فنی، تقویت ساختارهای نهادی و حکومتی بهبود وضعیت حقوق بشر و ارتقاء وضعیت جامعه مدنی... در افغانستان فعالیت داشته‌اند. کمیسیون اروپایی اکثر کمک‌های خود را از طریق سازمان‌های غیر دولتی، پیمانکاران، کمک‌های مالی در قالب بودجه ملی افغانستان و صندوق‌های چندجانبه به افغانستان انجام داده است. اتحادیه اروپا حدود ۶۰ درصد از موجودی صندوق اعتباری بازسازی افغانستان^۱ و ۷۵ درصد از موجودی صندوق مبارزه با مواد مخدر^۲ را طی این سال‌ها تامین نموده است، اما بیشتر کمک‌های تخصیص یافته توسط اتحادیه طی سال‌های گذشته در بخش‌های توسعه شهری و روستایی، کمک به تقویت ساختارهای حکومتی و بخش سلامت هزینه گردیده است. بازسازی و آموزش نیروهای پلیس و پی‌ریزی مجدد ساختار سیستم قضایی در افغانستان نیز از حوزه‌های مهم فعالیت اتحادیه اروپا و اعضای آن در این سال‌ها بوده است. اتحادیه با راه اندازی مراکز آموزشی مانند آکادمی پلیس افغانستان و تامین مربی و تجهیزات برای این آکادمی سعی کرده نیروهای پلیس افغانستان را به صورت کمی و کیفی ارتقاء دهد. بر اساس آمارها شمار نیروهای پلیس افغانستان تا سال ۲۰۱۱ نزدیک به ۱۵۰ هزار نفر بالغ گردید (Brookings Afghanistan Index, 2012).

وضعیت افغانستان امروز

پس از گذشت بیش از یک دهه از حضور اتحادیه اروپا و دیگر کشورهای جامعه بین‌المللی در افغانستان که با هدف ایجاد توسعه، صلح و ثبات در این کشور صورت پذیرفت، حال این کشور در چه وضعیتی قرار دارد؟ اگرچه کمک‌های جامعه بین‌المللی به افغانستان

1. Afghanistan Reconstruction Trust Fund
2. Counter-Narcotic Fund

تاثیرگذار و در برخی بخش‌ها مانند سلامت، توسعه شهری و روستایی تا حدی مفید بوده است، اما فاصله زیادی میان آنچه که جامعه بین‌المللی برای افغانستان ترسیم می‌نمود و آنچه که امروز این کشور با آن مواجه است وجود دارد. با وجود ارائه کمک‌های مالی فراوان و حضور تعداد زیادی از نظامیان، مریبان، کارشناسان و سازمان‌ها و شرکت‌های خارجی و بین‌المللی در افغانستان، حتی حداقلی معقول از نیازهای امنیتی و توسعه‌ای در این کشور برآورده نگردیده است. آمارهای مختلف سازمان‌های بین‌المللی این واقعیت را گوشزد می‌کنند که بیش از یک دهه حضور نهادها و اعضای جامعه بین‌المللی در افغانستان و میلیاردها دلار هزینه در این کشور، تاثیر بسیار اندکی در جایگاه افغانستان داشته و در برخی موارد حتی تنزل داشته است که در این بخش به مهم‌ترین موارد آن می‌پردازیم:

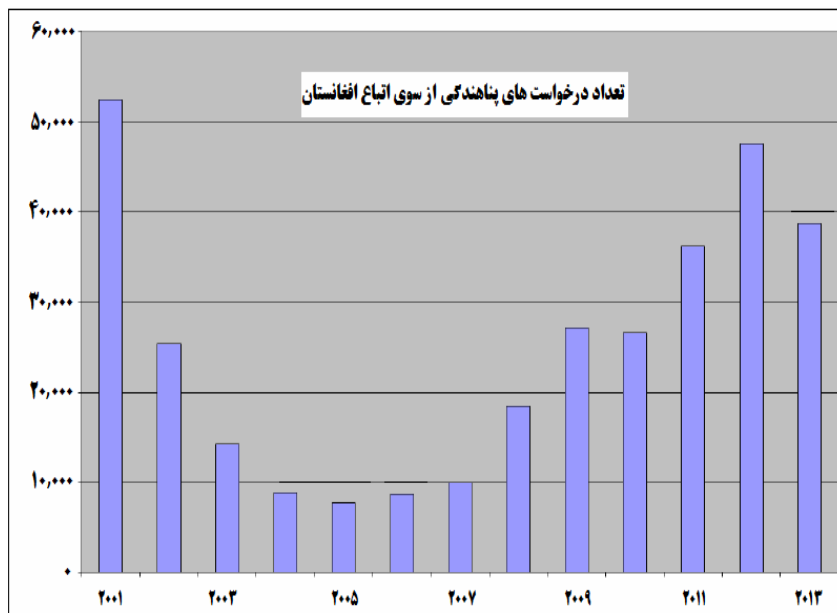
الف) فساد گسترده، امنیت و ثبات شکننده

بر اساس رتبه‌بندی سازمان شفافیت بین‌الملل در سال ۲۰۱۳، افغانستان از نظر فساد و سوءمدیریت دولتی در میان ۱۷۷ کشور در یکی از بدترین جایگاه‌ها، یعنی ۱۷۵ قرار داشت. این در حالی است که این کشور در سال ۲۰۰۵ در وضعیت بهتری نسبت به امروز قرار داشت (Transparency International, 2013). وقتی سیلی از کمک‌های بین‌المللی به این کشور سرازیر شد به دلیل عدم وجود یک مدیریت منسجم و صحیح، کمتر کسی می‌دانست این کمک‌ها در کجا چرا و با کدام منطقی باید به مصرف برسد. جامعه جهانی از ابتدا فاقد دیدگاهی استراتژیک و واحد در افغانستان بوده است. به همین دلیل، اصل نظارت و حسن استفاده از امکانات مطابق یک استراتژی کلان بین‌المللی و ملی و تحت چارچوبی منطقی تحقق نیافته است. اگرچه برخی ابعاد توسعه ملی افغانستان تدوین شد و توانست سمت و سویی برای حکومت‌داری در افغانستان مشخص کند، اما این کشور همچنان فاقد یک دیدگاه روشن ملی و اجماع فکری بوده و در تشتت اداری باقی مانده است (آریانفر، ۱۳۹۳).

عدم هماهنگی در تخصیص کمک‌های بین‌المللی و هزینه منابع در ادارات دولتی افغانستان کاملاً مشهود بوده است. در بخش کمک‌های بین‌المللی دولت‌ها، نهادها و ادارات مختلف هر یک سیاست‌ها و اولویت‌های خود را بدون هماهنگی لازم با یکدیگر دنبال کرده‌اند و هماهنگی میان ساختارها و نهادهای داخلی افغانستان و دولت‌های کمک‌کننده، هیچگاه به خوبی شکل نگرفت. بنابراین در نبود یک راه‌کار منطقی و هدفمند، برنامه‌ها و کمک‌های بین‌المللی اکثراً به هدر رفت.

نبود سازوکار حسابرسی و نظارت برای تطبیق برنامه‌های بین‌المللی که اغلب به طور مستقل و از طرف نهادهای غیردولتی در افغانستان دنبال شدند، اثربخشی برنامه‌ها را در حوزه حکومت داری به طور کلی از میان برد. اگر چه در سال‌های اخیر تلاش بسیاری صورت گرفت تا دست کم نیمی از کمک‌های بین‌المللی از طریق دولت افغانستان و مطابق برنامه‌ها و اولویت‌های ملی این کشور که پس از کنفرانس کابل در سال ۲۰۱۰ تعریف شدند، به مصرف برسد، اما عدم هماهنگی همچنان به عنوان یک معضل اساسی باقی ماند. ناهماهنگی میان ادارات دولتی در مرکز و ولایت‌های دیگر افغانستان نیز به صورت چشمگیری وجود دارد. وجود برنامه‌های موازی و تداخل کاری در ادارات دولتی و نبود نظارت ملی برای تطبیق سیاست‌ها در سراسر کشور، تقریباً به صورت کامل کارایی حکومت را از بین برده است (آریانفر، ۱۳۹۳).

نمودار شماره ۱



Source: (Brookings Afghanistan Index, 2015)

احساس عدم امنیت گسترده و عمیق میان مردم و بی‌ثباتی دولت و کشور افغانستان، همه از عواملی بوده‌اند که باعث گشته مردم این کشور به آینده خود و کشورشان چندان خوش بین و امیدوار نباشند. بر اساس نظرسنجی‌ها پس از گذشت بیش از یک دهه هنوز در

بسیاری از مناطق افغانستان احساس ناامنی و ترس در میان مردم امری شایع محسوب می‌شود و حوادث و حملات تروریستی مختلف در مناطق مختلف افغانستان از جمله پایتخت این کشور همچنان یکی از معضلات اصلی به شمار می‌آید (Miller, 2011:54).

با وجود تلاش‌های بسیار زیاد بین‌المللی این کشور همچنان وضعیت مناسبی ندارد و طی سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۴ جزو هفت دولت نخست در جدول رده‌بندی ورشکسته‌ترین دولت‌ها قرار داشته است (The Failed States Index, 2014). بنابراین مشخص است که نه تنها آوارگان افغان ساکن در کشورهای همسایه مانند ایران رغبتی به بازگشت از خود نشان ندهند، بلکه تعداد افرادی که به دنبال ترک افغانستان هستند نیز بیشتر گردیده است. آنگونه که نمودار شماره ۱ نشان می‌دهد تقریباً هر ساله شمار افغان‌هایی که درخواست پناهندگی خود را به کشورهای دیگر ارائه داده‌اند در حال افزایش بوده است. قطعاً عدم توان دولت افغانستان و عملکرد ضعیف کشورها و نهادهای بین‌المللی در ارتقاء ثبات، رشد اقتصادی و پیامد آن وضعیت اسفبار رفاه و امنیت عمومی در افغانستان، در تشدید این وضعیت تاثیر به‌سزایی داشته است (Brookings Afghanistan Index, 2015).

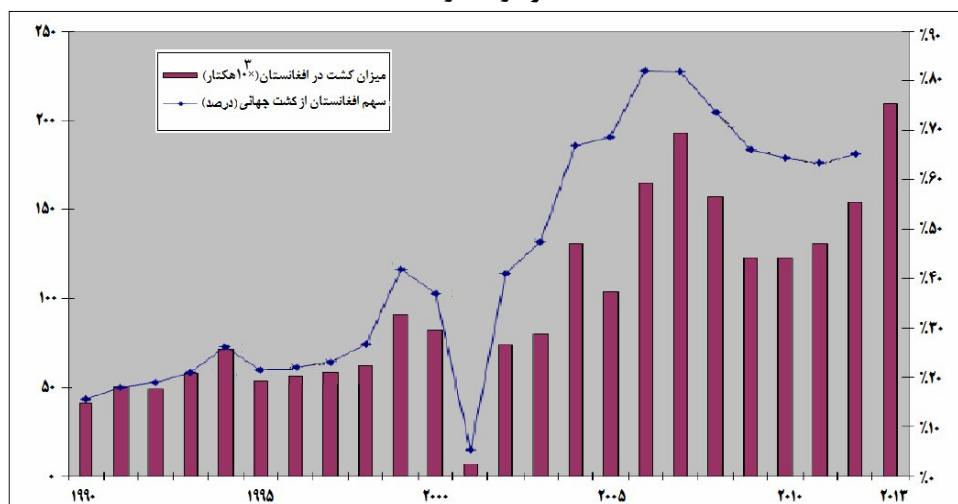
ب) افزایش تولید مواد مخدر

افغانستان همچنان بزرگترین تولیدکننده و صادرکننده مواد مخدر در جهان شناخته می‌شود و این کشور در حال حاضر تامین کننده ۹۰ درصد مواد مخدر دنیا است (سجادپور و جهانبخش، ۱۳۹۲:۴۱). در این میان سخنانی مبنی بر شکست برنامه‌های مبارزه با تولید مواد مخدر در این کشور از سوی کارشناسان مختلف شنیده می‌شود. دفتر امور مواد مخدر و جنایت سازمان ملل^۱ نیز طی گزارش خود اعلام کرد که سطح زیر کشت مواد مخدر در افغانستان در سال ۲۰۱۳ بیش از ۳۶ درصد رشد داشته است (UNDP, 2013). نمودار شماره ۲ نمایانگر سطح زیر کشت مواد مخدر در کشور افغانستان است و به خوبی روشن می‌سازد که تا چه اندازه ائتلاف بین‌المللی در حوزه کاهش کشت مواد مخدر در افغانستان ناموفق عمل کرده است. ناکامی در این بخش تا حدی است که میزان کشت مواد مخدر پس از اشغال افغانستان نه تنها بیشتر از سال‌های قبل از اشغال این کشور در سال ۲۰۰۱ بوده است، بلکه همچنان سهم عمده‌ای از سهم زیر کشت و تولید جهانی را به نام این کشور ثبت

^۱ United Nations Office on Drugs and Crime

نموده است. همچنین چشم انداز و شرایط اقتصادی این کشور به گونه‌ای است که به نظر نمی‌رسد در آینده‌ای نزدیک جامعه بین‌المللی موفق به مهار رشد و تولید افسار گسیخته مواد مخدر در افغانستان گردد.

نمودار شماره ۲



Source: (Brookings Afghanistan Index, 2015)

ج) فقر و بی‌عدالتی در افغانستان

افغانستان همچنان جزء فقیرترین و توسعه نیافته‌ترین کشورهای جهان محسوب می‌شود و ۴۲ درصد مردم افغانستان هنوز زیر خط فقر زندگی می‌کنند. در حوزه شاخص توسعه انسانی نیز این کشور با وجود سال‌ها هزینه و تبلیغات کشورهای غربی، در میان ۱۸۶ کشور جایگاه ۱۷۵ و از نظر برابری جنسیتی رتبه ۱۴۱ را در میان ۱۴۶ کشور دارا است (UNDP, 2013). هنوز یکی از بالاترین میزان مرگ و میر مادران و نوزادان و نیز پایین‌ترین سطح امید به زندگی در جهان متعلق به مردم افغانستان است (TransparencyInternational, 2013). اقتصاد این کشور همچنان متکی به کمک‌های فراوان خارجی است و بسیاری از مردم این کشور برای گذران زندگی خود متکی به کشاورزی و دامپروری هستند.

هر دولتی که در افغانستان روی کار آمده (به استثنای طالبان) ناچار به پیگیری اصلاحات بوده است ولی این دولت‌ها پیوسته با دو مشکل بزرگ روبه‌رو بوده‌اند. نخست، دولتمردان این کشور نتوانسته‌اند هنگام پیاده‌سازی اصلاحات شیوه‌ای را در پیش گیرند که با ارزش‌ها و باورهای مردم و روح جامعه هماهنگ باشد. دوم، انجام اصلاحات همیشه به دلیل این که از درون جامعه زمینه پیداش و رشد نداشته است به یاری کشورها و قدرتهای خارجی آغاز و هدایت شده است. هنگامی که اصلاحات از بالا آغاز و کنترل گردد، افراد و گروه‌هایی به ویژه از میان نخبگان جامعه در برابر چشمان مردم بخش بزرگی از کمک‌های مالی خارجی را به تراج برده و ثروتمند می‌شوند ولی اکثریت مردم بی آن که بهره‌ای از این کمک‌ها برده باشند، کماکان در زیر خط فقر باقی مانده و حتی فقیرتر می‌شوند (آریانفر، ۱۳۹۳).

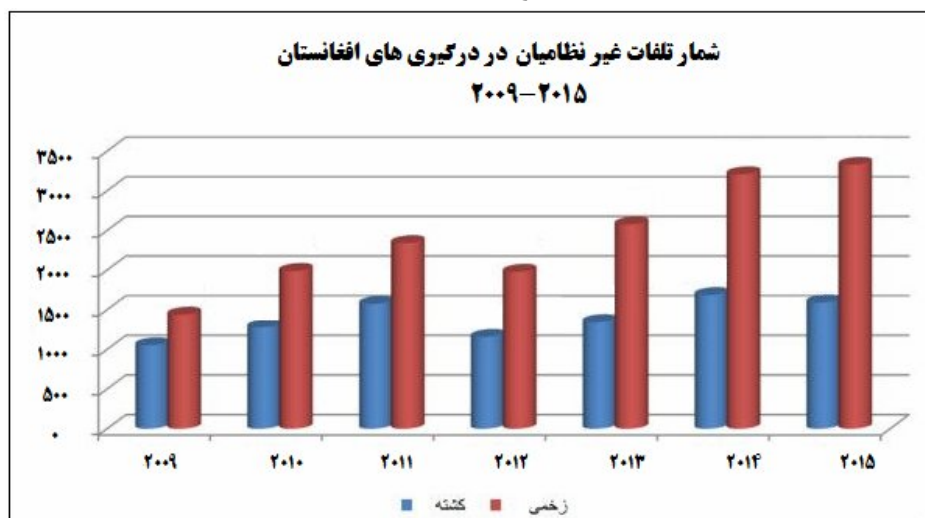
د) آسیب پذیری شدید غیرنظامیان در افغانستان

گزارش سازمان‌های مختلف بین‌المللی و منطقه‌ای از جمله سازمان ملل متحد، نشان می‌دهد که میزان تلفات غیرنظامیان در خشونت‌ها و منازعات افغانستان از سال ۲۰۰۹ تا شش ماهه اول سال میلادی جاری (۲۰۱۵) تقریباً هر ساله در حال افزایش بوده است. دفتر کمک سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما)^۱ در تازه‌ترین گزارش خود از افزایش بی سابقه تلفات غیرنظامیان در این کشور خبر داده است. در گزارش شش ماه نخست سال ۲۰۱۵ این نهاد آمده است که درگیری‌ها در افغانستان همچنان عامل افزایش تلفات غیرنظامیان است و آمار تلفات برابر یا بیشتر از همین مدت در سال گذشته بوده است. همچنین در این گزارش ۱۰۸ صفحه‌ای آمده است که در این دوره شش ماهه، تعداد کشته شدگان غیرنظامی به ۱۵۹۲ نفر و شمار زخمی‌ها به ۳۳۲۹ رسیده که نسبت به سال گذشته یک درصد افزایش را نشان می‌دهد. در این گزارش که با همکاری کمیساری عالی سازمان ملل در امور حقوق بشر تهیه شده آمده است که عامل عمده (۹۰ درصد) تلفات غیرنظامیان درگیری‌های زمینی، انفجارها، حملات انتحاری و قتل‌های هدفمند بوده است و عناصر ضد دولتی و شورشی عامل ۷۰ درصد تلفات غیرنظامیان بوده‌اند و سهم این گروه‌ها در تلفات غیرنظامیان در مقایسه با سایر طرف‌ها همچنان زیاد است. یوناما می‌گوید که عامل یک درصد تلفات غیرنظامیان نیروهای خارجی و عامل ۱۵ درصد تلفات غیرنظامیان نیروهای امنیتی افغان بوده‌اند که ۶۰ درصد افزایش را

^۱ . UN Assistance Mission in Afghanistan (UNAMA)

نسبت به مدت مشابه در سال ۲۰۱۴ نشان می‌دهد. در نیمه اول سال ۲۰۱۵ تلفات زنان ۲۳ درصد افزایش داشته و در کودکان نیز ۱۳ درصد افزایش دیده می‌شود. افغانستان در چهارده سال گذشته میدان نبردهای خونین میان مخالفان مسلح دولت و نظامیان افغان و خارجی بوده است. آمار دقیق تلفات غیرنظامیان در این سال‌ها روشن نیست اما در چند سال اخیر تلفات غیرنظامیان رو به افزایش بوده و تعداد کشته‌ها از سال ۲۰۰۹ تا سال ۲۰۱۵ بین ۱۰۰۰ تا ۱۷۰۰ نفر کشته در سال در حال تغییر بوده است. این آمار تنها تعداد تلفاتی است که دفتر یوناما ثبت کرده و احتمال دارد که تعداد تلفات بیشتر باشد. (UNAMA, 2015)

نمودار شماره ۳



Source: (UNAMA, 2015)

اگرچه اتحادیه اروپا یکی از موفق‌ترین تجربه‌های صلح جهانی است و در بسیاری از طرح‌های صلح‌سازی در مناطق مختلف جهان حضور تاثیرگذار داشته است، اما برآیند و نتیجه بیش از یک دهه تلاش و کمک‌های توسعه‌ای جامعه جهانی و اتحادیه اروپا به افغانستان، ناامید کننده است. آمارهای ذکر شده در بالا نه تنها با هیچکدام از اهداف و معیارهای ذکر شده در نظریات صلح‌سازی هم خوانی ندارد. البته محققان و پژوهشگران این حوزه دلایل متعددی را در توضیح عدم موفقیت و ناکامی سیاست‌های جاری برای تعمیق صلح، ثبات و توسعه در افغانستان ارائه می‌دهند.

چرایی عدم موفقیت اتحادیه اروپا در افغانستان

افراد آشنا به مسائل افغانستان واقف هستند که این کشور یکی از بغرنج‌ترین کشورهای جهان به لحاظ امنیتی، سیاسی، قومی، هویتی و مذهبی بوده و هست. وجود شکاف‌های متعدد در این کشور باعث شده تا به راحتی نتوان راه حل مشخصی برای حل مشکلات این کشور و دستیابی به ثبات در آن تجویز نمود. این شکاف‌های متعدد و متقاطع همواره زمینه‌های بروز منازعات خشونت‌آمیز را در این کشور زنده نگاه داشته است. سرزمینی که ما امروز آن را کشور افغانستان می‌دانیم در فرآیند طبیعی یک دولت-ملت سازی به وجود نیامد، بلکه در اواسط قرن نوزدهم و در جهت منافع بریتانیا^۱ ایجاد منطقه حایل^۱ توانست به عنوان یک کشور مستقل مطرح شود. وجود قومیت‌های متنوع و با هویت‌های متفاوت و گاه متعارض تا امروز مانع تکمیل فرآیند دولت-ملت سازی در این کشور شده است. عنصر قومیت در افغانستان به همان اندازه که در نظر می‌تواند سبب استحکام پایه‌های دولت در افغانستان باشد به همان اندازه نیز می‌تواند بی‌ثباتی جدی دولت را به همراه داشته باشد که امکان دوم در افغانستان همیشه از احتمال بروز بیشتری برخوردار بوده است. از سوی دیگر در موارد متعددی کشورهای منطقه و فرامنطقه‌ای سعی کرده‌اند تا از این زمینه‌ها و شکاف‌های بحران ساز در جهت منافع خود بهره برداری کنند که این مشکل نیز به پیچیدگی مسائل افغانستان می‌افزاید. ظهور پدیده‌ای به نام القاعده و پی‌آمد آن رشد افراط‌گرایی در این کشور نیز کار را بیش از پیش سخت نموده است (Mojtahed zadeh, 2011).

اتحادیه اروپا با تمام توان وارد کارزار افغانستان شد و امید داشت تا بتواند تجارب موفق خود در مناطق دیگر را در این کشور نیز پیاده کند، اما به نظر می‌رسد این اتحادیه درک واضح و درستی از مسئله افغانستان و معادله چند مجهولی آن نداشته است. شاهد اصلی این امر این است که پس از بیش از یک دهه هنوز دولت افغانستان حتی توان کنترل نسبی امنیت کشور خود را بدون کمک خارجی دارا نیست و به نوعی هنوز هم یک دولت ورشکسته و ضعیف را پیش روی خود می‌بینیم که این امر نشان‌دهنده دولت سازی و نهادسازی بسیار ضعیف در این کشور است.

^۱ Buffer Zone

در این جا با یک پارادکس تاریخی روبه‌رو می‌شویم. واقعیت تلخ این است که افغانستان بنا بر سیطره فرهنگ سنتی عشیره‌ای، منابع محدود داخلی، پیچیدگی و چندلایه بودن بافت تباری، موقعیت ژئوپلیتیک و عوامل درونی و بیرونی دیگر، زمینه ایجاد و استحکام یک دولت نیرومند مرکزی با تکیه به منابع داخلی را ندارد و از همین جهت برپایی چنین دولتی تنها به یاری کشورهای خارجی ممکن پنداشته می‌شود؛ اما در گذشته هرگونه تلاشی مبنی بر ایجاد چنین دولتی با اتکا به خارج به ناکامی انجامیده است. تجربه‌های تلخ امیر دوست محمد خان، امیر عبدالرحمان خان، امان الله خان، نادرخان، داوودخان و سرانجام حزب دمکراتیک خلق و طالبان، همه گواه بر همین واقعیت ناگوار هستند. آیا دولت کنونی خواهد توانست چنین وظیفه‌ای را به یاری جامعه بین‌المللی فراچنگ بیاورد؟ این امر چالش بزرگی در برابر دولت کنونی محسوب می‌شود زیرا هر بار که کوشش شده تا هسته دولت نیرومند مرکزی در افغانستان گذاشته شود، نیروهای گریز از مرکز نیز بی‌درنگ دست به واکنش زده و پویاتر گردیده‌اند. از سوی دیگر ایجاد یک ساختار نیرومند مرکزی نیاز به هزینه‌های بسیار کمرشکنی دارد که بخش بزرگی از کمک‌های بین‌المللی را می‌بلعد و روند بازسازی و سازندگی افغانستان را کندتر می‌گرداند. هنوز به درستی روشن نیست که آیا جامعه بین‌المللی متعهد به ارائه چنین کمک‌هایی در دراز مدت خواهد ماند یا خیر. تجربه‌های تلخ گذشته نشان داده است به هر دلیلی که روند ارائه کمک‌ها به دولت افغانستان کاهش یابد یا قطع گردد، نظام سیاسی افغانستان بی‌درنگ از پا در خواهد آمد و همه هزینه‌ها برباد خواهد رفت (آریانفر، ۱۳۹۳).

از دیگر علل عدم توفیق جامعه جهانی و اتحادیه اروپا در افغانستان عدم هماهنگی میان نهادها و کشورهای مختلف در پیشبرد امر توسعه در این کشور بوده است. اگرچه چندین کنفرانس بین‌المللی برای کمک به افغانستان برگزار گردید و نهادها و کشورهای مختلف طرح‌های کمک خود به افغانستان را ارائه نمودند (European Commission, 2012) ولی در نهایت یک استراتژی واحد و منسجم برای توسعه و استقرار امنیت و صلح در این کشور شکل نگرفت. اتحادیه اروپا به شکل مضاعفی با این مشکل روبرو بوده است. از طرفی کمیسیون اروپایی به نمایندگی از اتحادیه اقدام به تاسیس دفتر در افغانستان نمود و از سوی دیگر کشورهای عضو اتحادیه بر اساس استراتژی‌های ملی خود به فعالیت در افغانستان پرداختند. اگرچه کمیسیون اروپایی چندین سند در مورد استراتژی خود در افغانستان ارائه

نمود، اما سیاست‌های کمیسیون رابطه مشخص و معنی داری با فعالیت‌های دیگر اعضا نداشته است. در حقیقت کمک‌ها و فعالیت‌های جامعه بین‌الملل به طور اعم و کمیسیون و اعضای اتحادیه اروپا به طور اخص، رابطه ارگانیک و هم‌افزا با یکدیگر نداشته‌اند. اگرچه اکثر کشورهای عضو اتحادیه اروپا در ابتدا به صورت منسجم و قدرتمند با حمایت‌های نظامی، مالی و مدنی خود وارد افغانستان شدند ولی در ادامه به جز شمار معدودی از آنها از مسیر و مباحث استراتژیک در افغانستان دور ماندند (Coelmont, 2009).

یکی دیگر از اشکالات جدی در اجرای طرح صلح سازی در افغانستان به مسئله عدم وجود شرایط لازم برای اجرا و کاربست صحیح و کامل این پارادایم در این کشور آشوب زده باز می‌گردد. اگرچه مدیریت منازعات و بحران‌ها نیز در حیطه پارادایم صلح سازی تعریف شده است ولی مهم‌ترین وظیفه این پارادایم پیشگیری از وقوع منازعات خشونت آمیز پس از ایجاد صلح و از بین بردن ریشه‌ها و زمینه‌های وقوع مجدد منازعه است. اما نکته اساسی در این است که پس از اشغال افغانستان این کشور همچنان درگیر منازعات بوده و هست و هیچ‌گاه صلح و آشتی ملی، هرچند به صورت موقت نیز شکل نیافت. پس در کشوری که هنوز در آن منازعه پایان نیافته، صلح سازی نمی‌تواند به شکلی پیاده شود که زمینه‌های منازعه را از بین ببرد. از سوی دیگر، یکی از پیش شرط‌های مهم موفقیت هر طرح صلح سازی وجود حمایت و مشارکت ملی در آن طرح و وجود یک استراتژی مشترک در اجرای آن است (UN, 2010). اما نه تنها کشورها و نهادهای بین‌المللی استراتژی مشترک و منسجمی در اجرای صلح سازی در افغانستان نداشته‌اند، بلکه این طرح در بین مردم و حتی نهادهای دولتی افغانستان نیز از حمایت چندانی برخوردار نبوده و حتی گاه به دلیل تفاوت نگرش در شیوه اجرا، اختلاف‌ها نیز بوده است. در واقع روح ملی در افغانستان یک جنین نارس است که فقط در مقاطع و مواقع خاصی مانند تهاجم دشمن خارجی متولد می‌شود ولی پس از رفع بحران، دوباره می‌میرد. به همین دلیل است که حتی عناصر هویت‌ساز و وحدت بخشی چون، سرزمین، پیشینه و دین مشترک هم، نتوانسته زمینه و حوزه مطمئنی را در جهت ترویج و تثبیت «هم‌اندیشی ملی» ایجاد کند. عدم وجود درک و فهم مشترک میان مردم افغانستان از صلح سازی مدنظر اتحادیه اروپا و پی آمد آن عدم پشتیبانی و همراهی با آن به معنای شکست ناگزیر طرح صلح سازی اتحادیه اروپا در افغانستان بوده است.

نتیجه‌گیری

اصول حقوق بشر، صلح و مردم سالاری، از ابتدای تکوین تجربه همگرایی اروپا عمیقاً در آن جای داشته است. این اصول بازتاب ارزش‌های اساسی و گوهری اروپا بوده است. با متبلور شدن فرآیند همگرایی، احترام به حقوق بشر و ترویج مردم سالاری و صلح به اهداف مسلم و هدایت‌گر کنش‌ها و ابزارهای سیاست خارجی اتحادیه اروپا تبدیل شدند. با بازگشت کشورهای اروپای مرکزی و شرقی به جمع دولت‌های لیبرال و اتحادیه اروپا، دستورکار سیاست خارجی قاره‌ای اتحادیه تبدیل دستور کاری جهانی گردید و تلاش‌های اتحادیه اروپا به منظور اثبات خود به عنوان سازنده صلح و هنجارآفرین جهانی شدت گرفت. در این میان حتی برخی اتحادیه اروپا را به عنوان یک «الگو بخش» و سرمشقی که دیگران از آن تبعیت می‌کنند تصویر نمودند و تلقی از اتحادیه اروپا به عنوان یک الگو به صورت امری بدیهی بدل گردید (بیندی و دیگران، ۱۳۹۳: ۳۹۷).

با چنین تصویری از خود، اتحادیه اروپا و دولت‌های عضو آن به کشور افغانستان وارد شدند تا به این کشور در استقرار صلح، ثبات، امنیت و دموکراسی کمک نمایند. اما به اعتقاد بسیاری از کسانی که به شکل واقعی در مسائل و مشکلات افغانستان درگیر بوده‌اند و از نزدیک فضای این کشور را لمس کرده‌اند، این تلاش‌ها تاثیر چندانی در بهبود اوضاع این کشور نداشته است. بنابر نظر استین یکی از افسران پیشین ناتو در افغانستان، جامعه جهانی در حال ساختن خانه‌ای کاغذی در افغانستان است که پس از خروج آنها از این کشور فروخواهد ریخت. وی معتقد است در جنگ افغانستان با ابزارهای نظامی نمی‌توان برنده شد و چاره این بحران‌ها و تعارضات، فقط راه حل‌های سیاسی است (Stene, 2010).

تحلیل نتایج به دست آمده در این مقاله نیز نشان می‌دهد که فرضیه ارائه شده، توسط یافته‌های مقاله اثبات و تکمیل شده است و اتحادیه اروپا در اجرای برنامه‌ها و دستیابی به اهداف خود در افغانستان ناموفق بوده است. ایده‌های صلح لیبرال، اگرچه پیش از این توانسته بود ظرفیت خود را در ایجاد صلح و از بین بردن زمینه‌های منازعه اثبات کند ولی این نسخه غربی با ریشه‌هایی لیبرالی تا امروز نتوانسته است وضعیت بحرانی افغانستان پس از سقوط طالبان را ترمیم کند. معضل افغانستان برای اتحادیه اروپا و کل جامعه جهانی تبدیل به معمای پیچیده گردیده است که نه قادر به حل این معما هستند و نه می‌توانند خود را از آن کنار بکشند. رها کردن افغانستان از سوی کشورهای غربی به معنای رها کردن

این کشور در دامن تروریسم و افراط‌گرایی است. تروریسمی که پیش از این به آنها آسیب زده و در آینده نیز در صورت بازیابی توان خود، خواهد زد.

از این رو به نظر می‌رسد اتحادیه اروپا از چند جهت باید سیاست خود را در افغانستان تکمیل کند: اول اینکه معضل افغانستان را یک معضل داخلی قلمداد کند و از همه ظرفیت‌های داخلی جامعه افغانستان بهره‌جوید چرا که بدون توجه به ملاحظات نیروهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی داخلی آن هم در یک جامعه سنتی مثل افغانستان صلح‌سازی امکان‌پذیر نیست. دوم این که بحران افغانستان را بحرانی منطقه‌ای تلقی کند و از ظرفیت کشورهای همسایه برای حل آن استفاده کند. کشورهای همسایه بعضی مثل پاکستان خود بخشی از مشکل و بحران افغانستان و بعضی مثل ایران بخشی از راه حل بحران افغانستان هستند. هر کدام از این کشورها باید جداگانه و در چارچوب ملاحظات خود مد نظر قرار گیرند. و بالاخره اتحادیه اروپا باید بحران افغانستان را بحرانی بین‌المللی در نظر گیرد چرا که هم نیروهای فراملی دولتی و هم نیروهای فراملی غیردولتی در آن دخیل هستند و حل این بحران با این ابعاد و گستردگی به تنهایی امکان‌پذیر نیست. بنابراین جلب نظر جامعه جهانی برای کمک به حل بحران افغانستان ضرورت دارد. در پرتو این هم‌تکمیلی است که می‌توان انتظار داشت کمک‌های توسعه‌ای اتحادیه اروپا و دیگر اعضای جامعه جهانی در افغانستان برای استقرار صلح، ثبات، امنیت و پیشرفت موثر واقع شود.

منابع و مآخذ

- آریانفر، عزیز (۱۳۹۳)، ریشه های ناکامی و شکست پروژه های ملت سازی و دولت سازی در افغانستان، قابل دسترسی در: <http://www.arianfar.com/books/2014110201.pdf>، زمان دسترسی: تیرماه ۱۳۹۳.
- بیندی، فدریگا و دیگران (۱۳۹۳)، *سیاست خارجی اتحادیه اروپا*، ترجمه پریسا شاه محمدی، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، اداره نشر وزارت امور خارجه.
- سجادیپور، محمد کاظم و محمد تقی جهانبخش (۱۳۹۲)، «سیاست های امنیتی فدراسیون روسیه در قبال افغانستان نوین»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۸۴، زمستان ۱۳۹۲.
- عمویی، حسین و الهام حسین خانی (۱۳۹۰)، «دیدگاه های رهیافت های مختلف روابط بین الملل نسبت به صلح»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، شماره چهاردهم، بهار ۱۳۹۰.
- گریفیتس، مارتین (۱۳۹۰)، *دانشنامه روابط بین الملل و سیاست جهان*، ترجمه علیرضا طیب، چاپ دوم، تهران، نشر نی.
- یزدان فام، محمود (۱۳۸۶)، «دگرگونی در نظریات و مفهوم امنیت بین المللی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، دوره ۱۰، شماره ۳۸، زمستان ۱۳۸۶.
- Afghanistan Annual Report, Protection of Civilian in Armed Conflict (2013), "United Nations Assistance Mission in Afghanistan," Available at: http://unama.unmissions.org/Portals/UNAMA/human%20rights/Feb_8_2014_PoC-report_2013-Full-report-ENG.pdf, Accessed: 10 June 2014.
- Begby, Endre and Peter Burgess (2009), "Human Security and Liberal Peace", *Public Reason*, Vol.1, No.1.
- Boyce, J (2002), *Investing in Peace: Aid and Conditionality after Civil Wars*, Oxford University Press.
- Brookings Afghanistan Index (2012), Available at: <http://www.brookings.edu/~media/Programs/foreign%20policy/afghanistan%20index/index20120516.pdf>, Accessed: 10 June 2014.
- Brookings Afghanistan Index (2015), Available at: <http://www.brookings.edu/~media/Programs/foreign-policy/afghanistan-index/index20150210.pdf?la=en>, Accessed: 12 May 2015.
- Cockell, J (2002), "Planning Preventive Actions: Context, Strategy, and Implementation", in Hampson, F. & Malone, D: *From Reaction to Conflict Prevention*, London: Lynne Rienner.

- Coelmont, Jo (2009),” End State Afghanistan: A European Perspective. Afghanistan Conflict Monitor,” Available at:
<http://www.afghanconflictmonitor.org>, Accessed: 2 July 2014.
- Conflict Curve, Available at:
http://www.usip.org/sites/default/files/academy/OnlineCourses/Conflict_Analysis_1-30-08.pdf, Accessed: 25 June 2014.
- Council of the European Union (2010), Council Secretariat, “EU Engagement in Afghanistan,” Available at:
<http://www.consilium.europa.eu>, Accessed: 25 June 2014.
- Country Strategy Paper (2007-2013), Available at:
https://ec.europa.eu/europeaid/sites/devco/files/csp-afghanistan-2007-2013_en.pdf, Accessed: 12 June 2014.
- Duffield, M (2001), *Global Governance and the New Wars: The Merging of Development and Security*, London: Zed Books Ltd.
- EU (2003), “European Security Strategy”, Brussels, Available at:
<http://www.consilium.europa.eu/uedocs/cmsUpload/78367.pdf>, Accessed: 2 July 2014.
- European Commission (2012), “STATE OF PLAY JULY 2012”, Available at:
http://eeas.europa.eu/delegations/afghanistan/documents/page_content/eu_afghanistan_state_of_play_0712_en.pdf, Accessed: 12 June 2014.
- European Parliament (2010), “Towards an EU Peacebuilding Strategy? EU Civilian Coordination in the Lisbon Treaty”, Available at:
http://www.europarl.europa.eu/meetdocs/2009_2014/documents/sede/dv/sede260410peacebuildingstrategy_/sede260410peacebuildingstrategy_en.pdf, Accessed: 20 June 2014.
- Foucault, Michel (1997), Governmentality, in Graham Burchell, Colin Gordon and Peter Miller (eds.), *The Foucault Effect: Studies in Governmentality*, Chicago: University Press.
- Galtung, Johan (1976), “Three Approaches to Peace: Peacekeeping, Peacemaking, and Peacebuilding,” in *Peace, war and Defense: Essays in Peace Research*, Vol. II .
- Gates, Robert. M (2010), “Helping Others Defend Themselves: The Future of US Security Assistance”, *Foreign Affairs*, May/June.
- Gawerc, Michelle I (2006), “Peace-building: Theoretical and Concrete Perspectives”, *Peace & Change*, Vol.31, No.4.

- German, T. & Randel, J (2002), "The Reality of Aid 2002: Never Richer, Never Meaner", *Development Initiatives*, Available at: www.devinit.org/ktrends.pdf, Accessed:28 May 2014.
- Kaplan, Seth D. (2008), *Fixing Fragile States: A New Paradigm for Development*, Westport, Greenwood Publishing Group.
- Leest, van der Kristin, Kolarova.Daniela, Mécréant, Laurie (2010), "A Guidance for Integrating Peacebuilding into Development," Available at: <http://www.initiativeforpeacebuilding.eu/pdf/1102PeaceDevelopment.pdf>, Accessed:17June 2014.
- Miller, Paul D (2011), "Finish the Job: How the War in Afghanistan Can Be Won", *Foreign Affairs*, Vol. 90, No.1.
- Mojtahed-zadeh, Pirouz (2011), "Knowing Afghanistan: Can there be an end to the saga?" *International Journal of Political Science*, Vol.1, No.2, summer & fall.
- Natorski, Michal (2011), "The European Union Peacebuilding Approach: Governance and Practices of the Instrument for Stability" Available at: <http://edoc.vifapol.de/opus/volltexte/2013/4301/pdf/prif111.pdf>, Accessed:10June 2014.
- OECD (2010), "Peacebuilding and Statebuilding, Priorities and Challenges", Available at: <http://www.pbsbdialogue.org/documentupload/45454619.pdf>, Accessed:10June 2014.
- Paris, Roland (1997), "Peace-building: The Limits of Liberal Internationalism", *International Security*, Vol. 22, No 2.
- Paris, Roland (2010), "Saving Liberal Peacebuilding", *Review of International Studies*, Vol. 36, No.2.
- Richmond, Oliver P (2005), *The Transformation of Peace*, Basingstok, New York: Palgrave Macmillan.
- Richmond, Oliver P (2006), "The Problem of Peace: Understanding the Liberal Peace", *Conflict, Security and Development*, 6:3.
- Richmond, Oliver P (2008), *Peace in International Relations*, London and New York.
- Richmond, Oliver P (2010), "A Genealogy of Peace and Conflict Theory", in: Oliver P. Richmond (eds.), *Peacebuilding: Critical Developments and Approaches*, Basingstoke: Palgrave.

- Richmond, Oliver P., Björkdahl, Annika and Kappler, Stefanie (2011) “The Emerging EU Peacebuilding Framework: Confirming or Transcending Liberal Peacebuilding?” *Cambridge Review of International Affairs*, 24:3.
- Sens, A (2004), “From Peace-keeping to Peace-Building: The United Nations and the Challenge of Intrastate War”, in Price, R. & Zacher, M. (eds.) (2004) *The United Nations and Global Security*, New York: Palgrave.
- Stene, Lillian Katarina (2010), Available at:
<http://seros.uis.no/article.php?articleID=29775&categoryID=6283>, Accessed: 16 July 2014.
- The Failed States Index (2014), Available at:
<http://ffp.statesindex.org/rankings-2014-sortable>, Accessed: 10 June 2014.
- The Responsibility to Protect (2001), “Report of the International Commission on Intervention and State Sovereignty”, Available at:
<http://responsibilitytoprotect.org/ICISS%20Report.pdf>, Accessed: 5 May 2014.
- Transparency International (2013), Available at:
<http://www.transparency.org>, Accessed: 10 June 2014.
- Tziarras, Zenonas (2012), “Liberal Peace and Peace-Building: Another Critique”, Available at: www.thegwp.com, Accessed: 15 July 2014.
- UN Peacebuilding: an Orientation (2010), Available at:
http://www.un.org/en/peacebuilding/pbso/pdf/peacebuilding_orientation.pdf , Accessed: 15 June 2014.
- UN (1992), “An Agenda for Peace”, Report by the Secretary-General, A/47/277-S/24111.
- UNAMA (2015), United Nations Assistance Mission in Afghanistan, “Afghanistan Midyear Report 2015 Protection of Civilians in Armed Conflict”, Available at: <http://www.unama.unmissions.org/Portals>, Accessed: 15 August 2015.
- UNDP (2013), “Human Development Report, The Rise of the South: Human Progress in a Diverse World,” Available at:
<http://www.undp.org/content/dam/undp/library/corporate/HDR/2013GlobalHDR/English/HDR2013%20Report%20English.pdf>, Accessed: 15 June 2014.
- UNODC (2013), United Nations Office on Drugs and Crime, “Afghanistan Opium Survey 2013”, Available at:

www.unodc.org/documents/crop-monitoring/Afghanistan/Afghan_report_Summary_Findings_2013.pdf,
Accessed: 10 June 2014.

-Uvin, P (2002), "The Development/Peacebuilding Nexus: A Typology and History of Changing Paradigms", *Journal of Peacebuilding & Development*, Vol. 1, No. 1.

-Wallensteen et al. (2001), *Conflict Prevention through Development Co-operation*, Uppsala University, Uppsala.

-Williams (2006), *Liberalism and War: the Victors and the Vanquished*, London: Routledge.